

تحلیل احزاب کمونیست دنیا از پدیده

فروپاشی شوروی و بلوک شرق (۴)

تلخیص

بی توجهی شود. در این گفتار ما از این نظر دفاع می‌کنیم که شکست سوسیالیسم به ویژه در اتحاد شوروی پدیده‌ای بود که از یک سو سرچشمه آن در خود انقلاب و مبارزات بعدی سوسیالیسم برای رشد نیروهای مولد بوده و از سوی دیگر محصول رقابت اجتناب‌ناپذیر اقتصادی، نظامی و سیاسی با امپریالیسم تلقی می‌شود.

از دیدگاه ما در بررسی عوامل فروپاشی توجه دقیق به مقوله‌های تئوریک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برخی به درستی بر این عقیده‌اند که پس از کار تئوریک لنین در تکامل میراث معنوی مارکس و انگلس به اندازه کافی به این امر توجه نشده است. بر اساس درک ماتریالیسم تاریخی، روند تکامل انقلابی اساساً بر تحول و تکامل نیروهای مولد استوار است. در تمامی صورت‌بندی‌های اجتماعی عامل نو به تدریج پدید آمده و رشد می‌کند، در حالی که ساختار کهنه همچنان پابرجا حاکم است. برخورد علمی ما به تحولات اجتماعی بر این اساس استوار است که زمانی فرامی‌رسد که شیوه تولید کهنه سد راه تکامل نیروهای مولد، «نو» می‌شود و در چنین شرایطی است که با تحول انقلابی نو بر کهنه غلبه می‌کند و یک تغییر کیفی در جامعه پدید می‌آید. ولی این برداشت کلی خصوصاً در عرصه تغییر از سرمایه‌داری به سوسیالیسم محتاج بررسی علمی بیشتری است. برخلاف پیدایش فتودالیسم از دل برده‌داری و سپس سرمایه‌داری از درون فتودالیسم ساختارهای اقتصادی سوسیالیستی از جمله مالکیت اجتماعی بر تولید، توزیع و سیستم مالی نمی‌توانند در درون ساختار سرمایه‌داری رشد کنند و تنها پس از پیروزی انقلاب است که چنین امکانی پدید می‌آید. آیا این مسأله در تضاد با ماتریالیسم تاریخی است؟

پاسخ ما به این سؤال منفی است. ما با تکیه به نظریه لنین در مورد پدیده امپریالیسم، فرمول‌بندی مراحل تکامل سرمایه‌داری را مورد توجه قرار می‌دهیم. لنین در این نظریه نشان داد که در مرحله امپریالیسم میان خصلت اجتماعی تولید از یک سو و خصلت عمیقاً انحصاری مالکیت از سوی دیگر تضاد عمیقی پدید می‌آید که تحمل آن برای جامعه ممکن نیست و سیستم ناچار از تغییر است. اما تحولاتی که در روسیه بعد از سال ۱۹۱۷ شکل گرفت و در مقابل تداوم وجود یک نظام سرمایه‌داری بین‌المللی پیامدهایی را به وجود آورد که خارج از چارچوب مفاهیم گذشته کلاسیک‌های مارکسیسم بود. روسیه در سال ۱۹۱۷ ضعیف‌ترین حلقه سرمایه‌داری در اروپا بود. از طرفی بلشویک‌ها اداره امور کشوری را به دست گرفتند که بیش از یک ششم مساحت کل جهان را شامل می‌شد که از یک ساختار همگون و هماهنگ اجتماعی و اقتصادی برخوردار نبود. این موضوع به رشد ناموزون روابط سوسیالیستی در مناطق مختلف انجامید که همه این مشکلات بر اثر

ضرورت تحلیل درست از پدیده فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اساساً بلوک شرق ایجاد می‌کند که از منظرهای گوناگون به این موضوع پرداخته شود. تاکنون از زبان منتقدان و مخالفان نظام‌های سوسیالیستی مطالب بسیاری درباره پدیده فروپاشی در جرید و نشریات ایران درج گردیده، اما ارزیابی پدیده فروپاشی از

منظر احزاب کمونیستی و سوسیالیستی جهان که کماکان خود را وفادار به آرمان‌های این مکتب می‌دانند، ما را با افق‌های متفاوتی آشنا می‌کند. به دنبال درج مقاله اتحاد جماهیر شوروی از انقلاب تا فروپاشی (نشریه شماره ۶) و فروپاشی شوروی پایان مدرنیته، بحران پست مدرن (نشریه شماره ۸) و درج پیاپی سلسله مقاله‌ها در شماره‌های ۹ و ۱۰ و ۱۱ چشم‌انداز، در این شماره چهارمین بخش تحلیل احزاب کمونیست از پدیده فروپاشی را ارائه می‌کنیم. این نظرگاه‌ها مستند به اسناد، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های نمایندگان احزاب کارگری و کمونیستی در کنفرانس‌های بین‌المللی کلکته با عنوان جهان معاصر و موضوعیت مارکسیسم (اردیبهشت ۱۳۷۲) و کنفرانس آتن با عنوان عوامل مؤثر در شکست سوسیالیسم در اروپای شرقی (خرداد ۱۳۷۴) است. لازم به یادآوری است که نشریه چشم‌انداز ایران از طرح تحلیل‌های دیگر و انعکاس آن‌ها در نشریه به عنوان یک امر راهبردی استقبال می‌کند. در این شماره دیدگاه‌های حزب توده ایران و حزب کمونیست اسرائیل با تلخیص ارائه می‌شود. تیتراهای فرعی از چشم‌انداز ایران است.

تحلیل حزب توده ایران

در این گفتار ما به هیچ وجه مدعی نیستیم که همه عوامل را مورد بررسی قرار داده‌ایم، اما صادقانه معتقدیم که نظرات ما درباره عوامل زیر که به نظر ما از اهمیت اساسی (محوری) برخوردارند به پیش برد این بحث مهم یاری خواهد رساند.

هدف ما از بررسی تجربه گذشته و مطالعه پیروزی‌ها و شکست‌های نظام سوسیالیستی، مسلح کردن طبقه کارگر به ابزارهای مؤثری است که او را قادر سازد به سوسیالیسم دست یابد و مبارزه در راه دستیابی به آن را احیا کند. از سال ۱۹۸۹ پایان نظام سوسیالیستی اغلب «فروپاشی» خوانده شده است. تا آن جا که مسأله به سرعت تحولات بنیادی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در ماهیت دولت‌های سوسیالیستی در مدت زمانی نسبتاً کوتاه مربوط می‌شود، استفاده از کلمه فروپاشی ممکن است مناسب باشد. اما عبارت فروپاشی در برخی موارد می‌تواند چنین القا کند که این تحولات کاملاً یا عمدتاً ناشی از عوامل داخلی بوده و به نقش عوامل خارجی و ترکیب آن‌ها با عوامل داخلی

وجود یک نظام سرمایه‌داری بین‌المللی تشدید می‌شد.

بحران شکاف میان تئوری و واقعیت

باید توجه داشت که در روسیه طبقه کارگر کمابیش تجربه تشدید تضاد میان رشد نیروهای مولد و روابط تولیدی را دور زد. براساس تئوری مارکسیسم انتظار می‌رفت که نخستین انقلاب سوسیالیستی جهان در یک کشور پیشرفته سرمایه‌داری در اروپای غربی یا آمریکای شمالی که نیروهای مولد پیشرفته‌تر داشته و آگاهی اجتماعی و سوسیالیستی طبقه کارگر بیشتر بود، انجام گیرد، ولی واقعیت چیز دیگری را حکم کرد که تئوری می‌بایست خود را با آن انطباق می‌داد. این واقعیت دشواری‌های زیادی را پدید آورد که نتیجه مستقیم این شرایط پایین بودن سطح رشدیافتگی نیروهای مولد بود. لنین در دوران کوتاهی که سرپرستی دولت نوین‌یاد انقلابی را عهده‌دار بود تلاش کرد تا با برخی از این مشکلات برخورد کند. اشاره‌های گوناگون او به موضوع سرمایه‌داری دولتی و طرح اقتصادی نوین (نپ) و چند مرحله‌ای تلقی کردن گذار سوسیالیسم در روسیه بخشی از این تلاش بود. لنین در چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر در سال ۱۹۲۱ گفت: ما بر این تصور بودیم که می‌توانیم به شکلی مستقیم و به صرف وجود دولت پرولتری تولید و توزیع محصولات دولتی را به شیوه‌ای کمونیستی در یک کشور خرده‌دهقانی عملی سازیم. جریان زندگی اشتباه ما را نشان داد.

پیش از این لنین در کنگره هفتم فوق‌العاده حزب در مارس ۱۹۱۸ گفته بود: ما تنها گام‌های اولیه را برای رها کردن خود از سرمایه‌داری و آغاز انتقال به سمت سوسیالیسم برداشته‌ایم. ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم بدانیم چند مرحله انتقالی در راه رسیدن به سوسیالیسم وجود خواهد داشت. حال این پرسش پدید می‌آید که آیا اگر لنین بود، راه جان‌شینانش را دنبال می‌کرد و یا....

معطوف شدن به سوی کالاهای سرمایه‌ای و غفلت از کالاهای مصرفی

رشد صنعتی اتحاد شوروی بر انباشت سرمایه ناشی از اجتماعی کردن اجباری تولید کشاورزی استوار بود. این رشد سریع که معادل تحول چند صدساله کشورهای سرمایه‌داری بود، همراه با پیامدهای بحران دهه ۱۹۲۰ نظام سرمایه‌داری برخی ناهنجاری‌ها را از دیده‌ها پنهان داشت. معطوف شدن نظام تولید سوسیالیستی به کالاهای سرمایه‌ای و نادیده گرفتن کالاهای مصرفی موجب شد تا نیازهای شهروندان برآورده نشود که در پی خود بیگانه شدن بخش‌هایی از جامعه نسبت به آرمان‌های سوسیالیستی و حتی ضدیت آنان را نسبت به انقلاب به همراه داشت. مشکلاتی که بعدها در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی بروز کرد ریشه در این شرایط داشتند.

روند آهسته بازدهی کار در نظام سوسیالیستی و ساده‌اندیشی سیستم‌اتیک

تا اواسط دهه هفتاد همه اقتصادهای سوسیالیستی بدون استثنا در مقایسه با دوران ماقبل انقلاب با افزایش بازدهی کار روبرو بودند. اما این رشد به شکل فزاینده از کشورهای عمده سرمایه‌داری آهسته‌تر بود. تحلیل ساده‌نگرانه از توان سرمایه‌داری برای فایق آمدن بر بحران‌های ادواری خود

و درک مکانیکی از روند پوسیدگی امپریالیسم تا حد زیادی در عدم قاطعیت سیاسی برای پیش برد تغییرات سخت نقش داشت. اجتناب ناپذیر دانستن سقوط سرمایه‌داری و این فرض که پدیده سقوط آن‌ها تنها یک مسأله زمانی است که دیر یا زود محقق می‌شود، موجب گشت تا به توان سرمایه‌داری در حفظ و بقای خود توجه کافی نشود.

توجه نکردن به انقلاب تکنولوژیک در غرب

تأثیرات انقلاب تکنولوژیک در دهه هفتاد و اوایل هشتاد به شکلی عمده از چشم برنامه‌ریزان اقتصاد سوسیالیستی پنهان ماند و کشورهای سوسیالیستی به توان سرمایه‌داری در تطبیق خود با شرایط جدید کم بها دادند. ما حتی این گفته مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست را نادیده

در بررسی عوامل فروپاشی اتحاد شوروی توجه دقیق به مقوله‌های تئوریک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برخی به درستی بر این عقیده‌اند که پس از کار تئوریک لنین در تکامل میراث معنوی مارکس و انگلس، به اندازه کافی به این امر توجه نشده است.

گرفتیم که: بورژوازی نمی‌تواند بدون دگرگون کردن دایمی ابزارهای تولید و در نتیجه روابط تولیدی و به تبع آن کل روابط اجتماعی، به بقای خود ادامه دهد.

لنین نیز صراحتاً گفته بود که در رقابت سوسیالیسم و سرمایه‌داری در تحلیل نهایی این بازدهی نیروی کار است که نقشی تعیین‌کننده خواهد داشت. حال این پرسش به میان می‌آید که کدام عوامل، مانع رشد تولید در سوسیالیسم شدند؟

بر کسی پوشیده نیست که به کارگیری تکنولوژی مدرن به شدت محدود بود و مفهوم انقلاب دوم صنعتی در اقتصاد کشورهای سوسیالیستی غایب بود. حال باید به این موضوع پرداخت که این نقیصه تا چه حد به فقدان اراده سیاسی در نزد حاکمیت کارگری بازمی‌گشت؟

محافظه‌کاری حاکمیت سوسیالیستی در تن دادن به تغییرات بنیادی

در شرایط کنونی این موضوع به کسی کمک نخواهد کرد که مدعی شویم احزاب برادر ما در کشورهای سوسیالیستی سابق، اراده سیاسی لازم را نداشته‌اند. تاریخ ممکن است به چنین نتیجه‌ای برسد. با این وجود این کاملاً روشن است که این احزاب با تضادهای عظیمی در سطح جامعه روبرو شدند که فایق آمدن بر آن‌ها آسان نبود. به عنوان نمونه به کارگیری تکنولوژی مدرن در همه سطوح تولید توسط سرمایه‌داری بدون هیچ واژه‌های از یکاری انجام گرفت، حتی پیامدهای آن در جهت افزایش فشار بر نیروهای مولد بود. در حالی که چنین امکانی برای سوسیالیسم پیشرفته وجود نداشت. بهره‌گیری مداوم از علم در جهت کمک به توده‌ها و نه استفاده

از آن برای به مخاطره انداختن کیفیت زندگی آنان یکی از معضلات اساسی سوسیالیست‌های علمی بود.

غافل شدن از نقش تکنولوژی در افزایش بازدهی کار

روند بازدهی کار بر کمیت و کیفیت دستاوردهای سوسیالیسم تأثیری شگرف می‌توانست داشته باشد. همراه با افزایش تولید بنگاه‌های سوسیالیستی باید سطح گسترده و با کیفیتی از رفاه اجتماعی را تأمین می‌کردند که این امر مستلزم تحمل مخارج اقتصادی بود. این هزینه‌ها سرمایه‌گذاری مجدد را محدود می‌کرد. تنها راه غلبه بر این فشارهای ظاهراً متضاد دستیابی به سطح بالایی از بازدهی کار بود که این مهم نیز بر پیشرفت تکنولوژیکی و نوسازی صنعتی متکی بود.

تحلیل ساده نگران‌کننده توان سرمایه‌داری برای فایق آمدن بر بحران‌های ادواری خود و درک مکانیکی از روند پوسیدگی امپریالیسم تا حد زیادی در عدم قاطعیت سیاسی برای پیش‌برد تغییرات نقش داشت.

هزینه‌های سنگینی که بر نظام سوسیالیستی تحمیل می‌شد اتحاد شوروی به دیگر کشورهای سوسیالیستی کمک‌های مالی می‌داد. از سوی دیگر نظام سوسیالیستی نمی‌توانست تجارت خارجی خود را بر پایه سودآوری قرار دهد. روابط بازرگانی نظام سوسیالیستی با جهان سوم نیز از این قاعده تبعیت می‌کرد. تأمین ابزارهای تولید و اسلحه، کمک برای به کارگیری منابع و کمک مالی اتحاد شوروی به اغلب کشورهای در حال رشد و همچنین به جنبش‌های رهایی بخش ملی فشار سنگینی را بر اقتصاد کشورهای سوسیالیستی وارد می‌کرد. از طرف دیگر ماهیت تجاوزگر سرمایه‌داری و اعلام علنی هدف نابودی نظام سوسیالیستی به یک رقابت تسلیحاتی دراز مدت با نتایج فاجعه‌بار انجامید. نیاز به مقابله با خطر نظامی، اتحاد شوروی را به سمت یک برنامه تولید تسلیحات سوق داد که در نتیجه منابع مالی را جذب کرد و بنای اقتصادی را با انحراف مواجه کرد. زیرا جهت کلی اقتصاد کشورهای سوسیالیستی انجام سرمایه‌گذاری در راستای رشته تکنولوژی مدرن در عرصه صنایع نظامی بود که به تبع خود تولید کالاهای مصرفی را محدود و از جذابیت سوسیالیسم در رقابت با سرمایه‌داری کم می‌کرد.

تعرض ایدئولوژیک نظام سرمایه‌داری و ضعف کمونیستها

بعد از جنگ جهانی دوم تعرض ایدئولوژیک سرمایه‌داری علیه سوسیالیسم اشکال تازه‌ای به خود گرفت. تبلیغات سرمایه‌داری مستقیماً مفاهیم نوینی مانند تأمین اجتماعی و همبستگی و پیشرفت جمعی را مورد سوال قرار می‌داد. ضعف احزاب کمونیستی و کارگری حاکم در آموزش و اقناع سیاسی مردم به برتری پیشرفت جمعی در جامعه سوسیالیستی در

مقایسه با دنبال کردن منافع شخصی که از سوی سرمایه‌داری تبلیغ می‌شد، به بی‌تفاوتی نسبت به نظام سوسیالیستی منجر شد. شوراها که در ابتدا پایه خودگردانی سوسیالیستی را تشکیل می‌دادند، در عمل به کنار گذاشته شدند و این در حالی بود که در آخرین قانون اساسی شوروی قید شده بود «مردم شوروی نباید هیچ قدرتی به جز قدرت سازمان یافته خود را در چارچوب شوراها به رسمیت بشناسند.»

ضعف کمونیست‌ها در رویارویی با تبلیغات سرمایه‌داری موجب شد که تحریکات امپریالیسم علیه سوسیالیسم با به کارگیری ابزارهایی چون موزیک راک، ویدئو، شلوار جین و حتی مسایل منحط فرهنگی مانند فیلم‌ها و مجلات پورنوگرافی مؤثر واقع شود.

افزایش مطالبات فرهنگی و ناتوانی کمونیست‌ها در پاسخگویی به نیازها این خدمت تاریخی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که توانست توده‌های بی‌سواد جامعه را در مدت زمان کوتاهی از جهل برهاند، تا آنجا که آموزش عمومی و فنی در کشورهای سوسیالیستی به یک ارجحیت بدل شد. اما این موضوع به نوبه خود تضادهایی را دامن زد. انتظارات فزاینده مادی و تنوع فرهنگی دو نتیجه این روند بود، اما در حالی که یک امپریالیسم متخاصم حضور داشت، پاسخ دادن به این انتظارات و تنوع طلبی‌ها کار آسانی نبود. در این فضا متأسفانه عکس‌العمل سوسیالیسم گاه حالت تکیه بر زور به خود می‌گرفت و دموکراسی سوسیالیستی اغلب جای خود را به بدبینی مفرط و ترس می‌داد.

ضعف ایدئولوژیک سوسیالیستی در برخورد با پلورالیسم «تکثرگرایی»

بر کسی پوشیده نیست که جوامع سوسیالیستی در برخورد با مسأله پلورالیسم ایدئولوژیک با مشکل مواجه بودند. هر چند این تعارض ناشی از فعالیت‌های خصمانه امپریالیسم بود، اما برخورد ساده نگرانانه سوسیالیست‌ها نیز در برخورد با مسایل بفرنجی از جمله روابط اجتماعی - اقتصادی و گرایش‌های متضاد در سطح جامعه، نقش مخربی را ایفا کرد. این اعتقاد وجود داشت که هر منتقدی از نظام نفرت داشته و آرزوی نابودی آن را دارد. در نتیجه هر کس که از آن دفاع نمی‌کرد، دشمن آن شناخته می‌شد. به تدریج دیگر روشن نبود که چه کسی مخالف نظام سوسیالیستی و چه کسی تنها مخالف برخی شیوه‌ها است. در نتیجه ضعفی در جامعه بروز کرد که فایق آمدن بر آن دشوار گشت.

راه کاری که ما به آن اعتقاد داریم

ما به عنوان کمونیست‌هایی که در دوران پس از اتحاد شوروی به مبارزه خود ادامه می‌دهیم با دشواری‌ها و وظایف بسیار خطیری روبرو هستیم. نمی‌توان چشم به روی عقبگردها و شکست‌ها بست و یا آنها را کم‌اهمیت جلوه داد.

اما در عین حال معتقدیم که سرمایه‌داری توان حل تضادهای درونی خود را که نشأت گرفته از مبارزه طبقاتی است، نخواهد داشت. امروز کمونیست‌ها دو وظیفه مهم را در مقابل خود دارند. بررسی، تحقیق و یادگیری از تجربیات به دست آمده و در عین حال تشدید مبارزه طبقاتی که در سراسر جهان جریان است.

تحلیل حزب کمونیست اسرائیل

این پرسش محوری در برابر ما قرار دارد: چه عوامل و عللی اسباب شکست تجربه سوسیالیسم شوروی و به طور کلی نظام جهانی سوسیالیستی را فراهم ساخت؟ پاسخ به این پرسش از نظر کمک به رشد نظری احزاب کمونیست در راستای مبارزه ایدئولوژیک با نظریه های بوزوایی، رفورمیسم، لیبرالیسم، اپورتونیسم و نیز در راه ساختمان یک جامعه عادلانه و سوسیالیست حایز اهمیت است.

جریان فروپاشی آثار منفی بسیاری را در مسیر پیشرفت احزاب از خود به جا گذاشته است که در آن میان سردرگمی و آشوب فکری ایجاد شده میان احزاب مهم ترین موضوع را تشکیل می دهد. ما برای بررسی علل و عوامل فروپاشی و همچنین برای رهایی از هرگونه سردرگمی برداشت ها و ارزیابی هایی را که تا کنون در باره مسأله فروپاشی ارایه شده است، به شکل زیر در سه دیدگاه طبقه بندی می کنیم:

الف نگرش بوزوایی لیبرال

این نگرش بر نادرستی مارکسیسم - لنینیسم انگشت می گذارد و شکست تجربه شوروی را دلیلی بر عدم وجود یک آلترناتیو بهتر از سرمایه داری می داند. این برداشت فروپاشی نظام سوسیالیستی در اروپا را به معنی مرگ کمونیسم و پیروزی تاریخی سرمایه داری به عنوان تنها الگوی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود برای بشر به حساب می آورد.

ب- نگرش بوزوایی رفورمیست - اپورتونیست

این نگرش که نقاب مارکسیستی بر چهره گذاشته، کوشش و تقلا می کند که اندیشه مارکسیسم - لنینیسم را از مضمون و محتوای طبقاتی و انقلابی آن تهی سازد. این نگرش منکر این است که مارکسیسم - لنینیسم تئوری طبقه کارگر است و به عنوان راهنمای عمل این طبقه را در به انجام رساندن رسالت تاریخی اش یعنی پایه گذاری یک نظام اجتماعی عادلانه یاری می دهد. اسلوب و شیوه برخورد حاملان این گرایش به مارکسیسم «التقاطی» است، به این صورت که برای زیبا جلوه دادن و تزئین سرمایه داری اصلاحاتی را پیشنهاد می کنند که ماهیت استثمارگر نظام سرمایه داری را نادیده می گیرد. افزون بر این آنها معتقدند که انقلاب اکتبر یک رویداد اشتباه بود که با آموزش مارکسیسم تناقض داشت.

ج- بینش مارکسیستی - لنینیستی

این بینش به شکلی نو با اسلوب مارکسیستی برخورد می کند. از نظر این بینش اسلوب مارکسیستی یک روش علمی برای تحلیل واقعیت و دگرگونی های آن و یک راهنمای عمل برای تغییر این واقعیات می باشد.

ما با این باور که مارکسیسم یک چراغ راهنمای عمل برای حل معضلات اجتماعی و اقتصادی است، می کوشیم با به کار بردن اسلوب دیالکتیکی عوامل فروپاشی را به اختصار بیان کنیم.

تکوین انقلاب اکتبر در یک شرایط دشوار

ارزیابی و تحلیل ملموس و زنده از فرآیند گذار به سوسیالیسم در اتحاد شوروی به ما نشان می دهد که شرایط تاریخی و جریانات ویژه ای که در روند این گذار صورت پذیرفت، اثر و نشانه عمیق خود را بر تمام نظام اجتماعی شوروی به جا گذاشت. انقلاب اکتبر در یک جامعه عقب مانده سرمایه درای

که روابط نظام فئودالیسم هنوز در آن به طرزی سرسختانه باقی مانده بود، روی داد. این انقلاب در زمانی شکل گرفت که تضادهای سرمایه داری در سطح جهان به اوج خود رسیده بود و به طور کلی اولین مرحله سیستم امپریالیسم آغاز شده بود. در چنین شرایطی بود که دشمنان طبقاتی داخلی و خارجی علیه انقلاب توطئه چینی کردند. ضرورت اولویت دادن به برنامه ارتقا سطح نیروهای تولیدی که یکی از مراحل نخستین و بنیادین روند گذار به سوسیالیسم را تشکیل می داد، ایجاب می کرد که نسبت قابل ملاحظه ای از ارزش اضافی کار اجتماعی کارگران و دهقانان بدین منظور تخصیص داده شود. این خط مشی در روند گذار به سوسیالیسم تناقض ها بی را به وجود آورد که راه گریزی از آن ها نبود.

لنین در چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر در

سال ۱۹۲۱ گفت: ما بر این تصور بودیم که

می توانیم به شکلی مستقیم و به صرف

وجود دولت پرولتری، تولید و توزیع

محصولات دولتی را به شیوه ای کمونیستی

در یک کشور خرده دهقانی عملی سازیم، ولی

جریان زندگی اشتباه ما را نشان داد.

رشد بوروکراسی حزبی و فاصله گرفتن از طبقه کارگر

عقب ماندگی نیروهای مولد و ضرورت ارتقا آن ها زمینه مساعدی را برای پیدایش و رشد یک بروکراسی فراهم آورد که به عنوان یک لایه اجتماعی برخاسته از درون حزب به تدریج از طبقه کارگر فاصله گرفت. با قوام گیری این پدیده که در خلأ نیروهای رشد یافته مولد به وجود آمده بود، به تدریج همه دستگاه های دولتی و امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه نوپای شوروی تحت اختیار و انقیاد بروکراسی قرار گرفت. در نتیجه شگفتی آور نیست که در روند گذار به سوسیالیسم اصل مرکزیت دموکراتیک جای خود را به مرکزیت بروکراتیک می دهد. دسیسه های امپریالیستی بعد از جنگ جهانی دوم و مسابقه تسلیحاتی جنگ سرد فرآیند رشد بروکراسی را تسریع و تقویت کرد.

تضاد رهبران بوروکرات با نیازهای زحمتکشان

اسلوب و شیوه ای که نظام بروکراسی در حذف محتوای دموکراسی سوسیالیستی در تمام عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زندگی به کار برد، در نهایت به این منجر شد که ایدئولوژی حاکم و برنامه های اقتصادی و سیاسی با منافع و خواست های توده های زحمتکش فاصله بگیرد و با آن بیگانه شود. بحرانی که سراسر جامعه شوروی را فرا گرفت، تا اندازه زیادی معلول بحران عمیقی بود که همه حزب به ویژه رهبران در آن گرفتار آمده بودند. این حزب نیاز داشت که در امور نظری، اقتصادی و سیاسی نوسازی ها و دگرگونی های ژرفی انجام دهد. نبرداختن به چنین امری حزب را به یک دستگاه مخوف بروکراتیک مبدل ساخت که در آن دیوار عظیمی از

بیگانگی میان رهبری و پایه آن یعنی توده‌ها کشیده شده بود. این دگردیسی نقش پیشاهنگی حزب را در انقلابی کردن توده‌های زحمتکش و بنای سوسیالیسم از بین برد.

نقش گورباچف در وارد آوردن ضربه نهایی بر پیکر سوسیالیسم

قشر بورکراتیک حاکم به رهبری گورباچف برای نجات دستگاه بورکراتیک رو به انهدام، با پیاده کردن برنامه‌هایی چون «پروسترویکا»، «نواندیشی» و «گلاسنوست» ضربه‌های نهایی خود را بر پیکر رنجور جامعه شوروی وارد کردند و روند گذار به سوسیالیسم را درهم شکستند. پروسترویکا نه تنها نتوانست گامی سازنده در مسیر گذار بردارد، بلکه

به کارگیری تکنولوژی مدرن در همه سطوح تولید توسط سرمایه داری بدون هیچ واژه‌ای از بیکاری انجام گرفت و حتی، پیامدهای آن در جهت افزایش فشار بر نیروهای مولد خود را نشان داد. در حالی که چنین امکانی برای سوسیالیسم پیشرفته وجود نداشت.

ضدانقلاب را به درون جامعه رسوخ داد و پایه‌های سوسیالیسم را منهدم کرد و سرمایه داری را جانسین آن ساخت!

روند فروپاشی اجتناب ناپذیر نبود

در کنگره‌های حزب کمونیست اسراییل در سال ۱۹۹۰ و ۱۹۹۳ ما این نظر را داشتیم که جریان فروپاشی امری حتمی و اجتناب ناپذیر نبود. به نظر ما اگر آن گروه بوروکرات‌های حاکم و خائن به کشور، اسلوب نادرست و ضدمارکسیستی را با همکاری نیروهای خارجی در جامعه پیاده نمی‌کردند و چنانچه این برنامه انحرافی توده‌ها را فریب نمی‌داد، این امکان وجود داشت که نه تنها از روند فروپاشی جلوگیری شود، بلکه در جریان گذار به سوسیالیسم راه‌حل‌های مثبت و سازنده نیز ارائه شود.

تجارب و درس‌هایی از فروپاشی

در کنگره بیست و دوم (سال ۱۹۹۳) حزب ما به عنوان تجارب و درس‌هایی از فروپاشی به نتایج زیر رسید:

الف - پرهیز از هرگونه تقلید و دنباله‌روی و الگوسازی از سوسیالیسم

پرهیز از تقلید و الگوسازی نباید به این معنی تلقی شود که ما اصول بنیادین نظام سوسیالیستی را کنار بگذاریم. بلکه به این مفهوم است که سوسیالیسم مرحله‌ای نوین در رشد جامعه است و از نظر تاریخی نظامی برتر و بالاتر از نظام ضدبشری سرمایه داری - امپریالیستی است. اما ما زمانی می‌توانیم از سوسیالیستی بودن یک فراماسیون یا روند سخن بگوییم که طبقه کارگر و مجموع کارگران شهر و روستا بر شئون جامعه سیطره داشته باشند.

به این معنا که ابزار تولید پایه‌ای به مالکیت جمعی درآمده، استثمار طبقاتی و فرد از فرد از میان رفته و تبعیض ملی و گروهی در عمل ملغی شده باشد.

ب- انسان هسته مرکزی سوسیالیسم

ذکر این نکته ضروری است که سوسیالیسم یک نظام اجتماعی ایستا نیست، بلکه نظامی است همواره پویا که در آن جامعه به طور مداوم در حال رشد و نوشتن است. به عبارت دیگر سوسیالیسم، نظامی است که هسته مرکزی آن را انسان‌ها تشکیل می‌دهند. نظامی که در آن تعدد آرا و دموکراسی واقعی هم در عمل و هم در گفتار بر تمام شئون زندگی حکمفرماست.

ج- دموکراسی سوسیالیستی

تجربه زندگی به ما آموخته است که صرف اعتقاد داشتن به رفاه اجتماعی و اجرای برنامه‌هایی در این زمینه به خودی خود دموکراسی سوسیالیستی را از نظر سیاسی نه به وجود می‌آورد و نه تضمین می‌کند. مفاهیم نادرستی که در عرصه‌های اقتصادی به کار گرفته شد، بورکراسی و نبود دموکراسی راستین ضربات سختی به اتحاد شوروی و اروپای شرقی وارد ساخت و در نهایت به بیگانگی کارگر از محیط کارش و بیگانگی شهروندان از دولت‌های مربوطه‌شان منجر گردید.

دموکراسی سوسیالیستی باید همه دستاوردهای مثبت و مفیدی را که جامعه بشری طی مراحل تاریخی خود به دست آورده است در بر بگیرد. این دموکراسی می‌بایست همه آزادی‌های سیاسی و فردی را در همه عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی جاری کند.

د- راهی میان جزم‌گرایی و رفورمیسم

ما به عنوان یک حزب کمونیست اولاً هرگونه رفورمیسم، رویزیونیسم و اپورتونیسم را قاطعانه رد می‌کنیم. ثانیاً با هرگونه جزم‌گرایی و عدم توجه به روند رشد و تکامل و ممانعت از ارایه راه‌حل‌های نوین به شدت مخالفت می‌کنیم. وقایع زندگی ثابت کردند که ما با پای‌بندی به مارکسیسم - لنینیسم و آرمان کمونیستی راه خطا نییموده‌ایم. مارکسیسم - لنینیسم که مضمون آن را «برخورد طبقاتی» تشکیل می‌دهد، به عنوان «راهنمای عمل» برای ما دستاوردهای عظیمی به ارمغان آورده است. اکنون ما مرحله بحران، رکود و عقب‌نشینی را پشت سر نهاده‌ایم. هنگام آن فرا رسیده است که به فعالیت‌ها و مبارزات مؤثر اجتماعی - سیاسی خود شدت بخشیم.

این را نباید فراموش کرد که علی‌رغم پیشرفت و دگرگونی‌هایی که در علم، تکنولوژی و نیروهای مولد نظام سرمایه داری صورت پذیرفته است، نه خصلت و ماهیت استثمار این نظام از بین رفته است و نه تضادهای طبقاتی و درونی آن. این موضوع بدان معناست که بر اساس واقعیات جاری سرمایه داری قادر نخواهد بود به بحران‌های خود، آلودگی محیط زیست و بیدادگری‌ها خاتمه دهد. تمامی این واقعیات: حضور و رشد یک حزب کمونیست را علیه بی‌عدالتی‌های سرمایه داری و برای فردایی بهتر مبتنی بر سوسیالیسم و عدالت ضروری می‌سازد.